شرح خطبه «خطّ المَوت علی ولد آدم» - جلسه ۱

۱.خطّ‌المَوت‌علی‌ولدآدم(۱۳۹۳/۰۸/۰۷) سال‌تحصیلی(۱۳۹۴-۱۳۹۳)-چهارشنبه،۰۷آبان ۱۳۹۳ +ویدیو جلسه

- منابع خطبه «خطّ‌المَوت علی ولد آدم»
- وجه شباهت مرگ و گردنبند در عبارت « خطّ‌المَوت... مخطّ‌القلاده»
- اخبار امام علیه‌السلام از شهادت خود
- علم امام
  - علم امام و فتوای بن باز
  - روش بحث از علم امام به شهادت خود

- گام اول: شواهد وضوح شهادت امام
- گام دوم: تحلیل علم امام علیه‌السلام به شهادت
- «خمسه ارواح»؛ کلید مبحث علم امام
- شرح روایات «خمسه ارواح»
- ویژگی های روح القدس
- ارواح خمس = عوالم خمسه

منابع خطبه «خطّ الموت علی ولد آدم»

این کتابی که الآن می‌خواهم خدمت شما بخوانم، کتاب لهوف مرحوم سید بن طاووس است. ایشان می‌فرمایند:

> وَ رُوِيَ أَنَّهُ لَمَّا عَزَمَ عَلَى الْخُرُوجِ إِلَى الْعِرَاقِ قَامَ خَطِيباً فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ خُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقِلَادَةِ عَلَى جِيدِ الْفَتَاةِ وَ مَا أَوْلَهَنِي إِلَى أَسْلَافِي اشْتِيَاقَ يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ وَ خُيِّرَ لِي مَصْرَعٌ أَنَا لَاقِيهِ كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَتَقَطَّعُهَا عَسَلَانُ الْفَلَوَاتِ بَيْنَ النَّوَاوِيسِ وَ كَرْبَلَاءَ فَيَمْلَأْنَ مِنِّي أَكْرَاشاً جُوفاً وَ أَجْرِبَةً سُغْباً لَا مَحِيصَ عَنْ يَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ رِضَا اللَّهِ رِضَانَا أَهْلَ الْبَيْتِ نَصْبِرُ عَلَى بَلَائِهِ وَ يُوَفِّينَا أُجُورَ الصَّابِرِينَ لَنْ تَشُذَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص لُحْمَتُهُ وَ هِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ تَقَرُّ بِهِمْ عَيْنُهُ وَ يُنْجِزُ بِهِمْ وَعْدَهُ مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مُوَطِّناً عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحاً إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى؟[1]

در زمانهای مختلفی برخی از کتابها این روایت را آورده‌اند. مثلاً این کتاب برای مرحوم سید است که برای قرن هفتم است که می‌فرمایند «روی». دو کتاب برای اواخر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم هست؛ ۴۲۱ ، ۴۲۲وفات آن دو مؤلف است. این دو کتاب، اسبق کتبی هستند که این خطبه را در آنها دیدم. یکی از آنها کتاب «نثر الدرر فی المحاضرات»، برای أبو سعد منصور بن الحسین الآبی است. ای آوی، آوه ای آبه، قریه‌ای است نزدیک ساوه. از قدیم اهل آن جا معروف به تشیع بودند. در کتابهای مختلف هم وصف آنها آمده است. منصوربن حسین ابوسعد آبی برای آن محل است و به وزارت هم رسیده وخیلی در فضل معروف است و مورد احترام همه است. حتی کتاب نثر الدرّر ایشان ظاهراً در مصر چاپ شده است. به‌عنوان کتاب ادبی خیلی خوب و الآن هم در سایت رسمی الشاملة که همه کتابها را دارد، این کتاب نثر الدرر موجود است.

این خطبه در کتاب نثر الدرر ابو سعد آبی موجود است[2]. و الآن در سایت رسمی الشاملة هم می توانید آن را پیدا کنید. این یک مأخذ است. مأخذ دیگر هم در اواخر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم است، کتاب تیسیر المطالب[3] است که برای سید ابوطالب است که از بزرگان زیدیه است. خودش از

ذریه حضرت زید است. او با سند نقل می‌کند. ظاهراً آبی، مرسل آورده است، اما در کتاب تیسیر برای آن سند ذکر کرده است[4]. همچنین خوارزمی مؤلف معروف در مقتل الحسین همین خطبه را با سند ذکر کرده است[5]. مرحوم سید هم در اینجا به‌صورت مرسل می‌آورد. در کشف الغمة علی بن عیسی اربلی هم آمده است[6]. در کتابهای متعددی آمده. در کتابهای متأخر مثل بحارالانوار هم آمده است[7]. علی ای حال این خطبه طوری است که معروف است و می‌توانید در جاهای مختلف آن را پیدا کنید.

در اینجا دارد:

> «لَمّا عَزَمَ عَلَى الْخُرُوجِ إِلَى الْعِراقِ خَطَبَ أَصْحابَهُ فَقالَ الْحَمْدُ لِلّهِ ما شاءَ اللّهُ وَ لا قُوَّةَ إِلاّ بِاللّهِ وَ صَلَّى اللّهُ عَلَى رَسُولِهِ خُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقِلادَةِ عَلَى جِيدِ الْفَتاةِ وَ مالِي أَنْ أَعْرَ لِي مَصْرَعُ أَنا لاقِيهِ كَأَنِّي بِأَوْصالِي تَتَقَطَّعُها عَسَلانُ الْفَلَواتِ بَيْنَ النَّواوِيسِ وَ كَرْبَلاءَ فَيَمْلَأْنَ مِنِّي أَكْراشاً جُوفاً وَ أَجْرِبَةً سُغْباً لا مَحِيصَ عَنْ يَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ رِضَى اللّهِ رِضانا أَهْلَ الْبَيْتِ نَصْبِرُ عَلَى بَلائِهِ وَ يُوَفِّينا أُجُورَ الصّابِرِينَ لَنْ تَشُذَّ عَنْ رَسُولِ اللّهِ ص لُحْمَتُهُ وَ هِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ تَقَرُّ بِهِمْ عَيْنُهُ وَ يُنْجِزُ بِهِمْ وَعْدَهُ مَنْ كانَ باذِلاً فِينا مُهْجَتَهُ وَ مُوَطِّناً عَلَى لِقاءِ اللّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنا فَإِنِّي راحِلٌ مُصْبِحاً إِنْ شاءَ اللّهُ تَعالَى». این نسخه ای است که مطابق با نقل مرحوم سید بن طاووس در کتاب لهوف بود.

این خطبه شریفه دلالت واضح دارد که امام علیه‌السلام وقتی از مکه عازم عراق بودند، قضایای آینده را اخبار می‌کنند. تعبیراتی مانند: «کأنّی باوصالی»، «لا محیص عن یوم خطّ بالقلم».

---

[1] اللهوف علی قتلی الطفوف ص۶۰

[2] کتاب نثر الدرر في المحاضرات، ج ۱، ص ۲۲۸

[3] تیسیر المطالب في أمالي أبي طالب، ص ۳۴۵

[4] أخبرنا أبو العباس أحمد بن إبراهيم الحسني رحمه الله تعالى، قال: حدثنا محمد بن عبد الله بن أيوب البجلي، قال: حدثنا علي بن عبد العزيز العكبري، قال: حدثنا الحسن بن محمد بن يحيى عن أبيه، عن تميم بن أبي ربيعة الرياحي، عن زيد بن علي، عن أبيه عليه السلام أن الحسين بن علي عليه السلام خطب أصحابه فحمد الله وأثنى عليه ثم قال: أيها الناس خط الموت على بني آدم كخط القلادة على جيد الفتاة، ما أولعني بالشوق إلى أسلافي اشتياق يعقوب عليه السلام إلى يوسف وأخيه، وإني لي مصرعا أنا لاقيه، كأني أنظر إلى أوصالي تقطعها وحوش الفلوات غبرا وعفرا، قد ملأت مني أكراشها رضى الله رضانا أهل البيت، صبرا على بلائه ليوفينا أجور الصابرين، لن تشذ عن رسول الله حرمته وعترته، ولن تفارقه أعضاؤه، وهي مجموعة

له في حظيرة القدس تقر بهم عينه، وتنجز بهم عدته، من كان فيها باذلا مهجته فليرحل فإني راحل غدا إن شاء الله، ثم نهض إلى عدوه فاستشهد (صلوات الله عليهم).

[5] مقتل الحسين، ج ۲، ص ۸

[6] کشف الغمة، ج ۲، ص ۲۳۹

[7] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶

> * **دانلود کامل فایل صوتی جلسه اول**

وجه شباهت مرگ و گردنبند در عبارت « خطّ‌ّالموت... مخطّ‌ّ القلاده»

الف: زینت بودن مرگ

ابتدا هم فرمودند: «خطّ‌ّالموت علی ولد آدم مخطّ‌ّالقلادة علی جید الفتاة»؛ رابطه‌ای که مرگ با بنی آدم دارد، رابطه گردن بند برای خانمها و دختران است. یعنی چه؟ این عبارتی که حضرت فرمودند به چه معنا است؟ چون تشبیه یک وجه شبه می‌خواهد، وقتی شما می‌فرمایید «زید اسدٌ»، وجه شبه این است که دُم دارد؟ نه، وجه شبه شجاعت است. به وجه شبه نیاز است. حضرت می فرمایند مرگ با انسانها، مثل مخط است. در مقتل خوارزمی دارد، «کمخطّ‌ّالقلادة علی جید الفتاة». کاف تشبیه دارد. در چه وجه و در چه حیثیتی امام علیه‌السلام، مرگ را برای ما بنی آدم کالً تشبیه فرموده‌اند نسبت به گردن بندی که برا خانم است؟ وجه شبه چیست؟ برخی گفته‌اند که شاید منظور زینت است. یعنی مرگ برای بنی آدم یک نوع زینت است. همانطوری که وجه روشن گردن بند، تزیّن فتات به قلاده است، پس موت هم زینت است. زینتی است که اگر شهادت باشد. رفتنی به‌سوی لقاء الله باشد، با خون. عده‌ای اینطور گفته‌اند.

بررسی و نقد وجه اوّل

این وجه خیلی قوی به ذهن نمی‌آید. اگر شما از آن دفاعی دارید بفرمایید. من می‌خواهم عرض کنم که این وجه خیلی قوی نیست. یعنی بگوییم «خطّ‌ّالموت مخطّ‌ّالقلاده علی جید الفتات» یعنی «الموت لبنی آدم زینة کما ان القلادة زینة». این وجه خیلی به ذهن قوی نمی‌آید. چرا؟ به‌خاطر اینکه آلآن کلام حضرت و سیاق خطبه حضرت، خیلی تناسبی با زینت ندارد. اگر هم داشته باشد، بعض انواع موت است. اگر بعض انواع موت، زینت است، حضرت نمی فرمودند «خطّ‌ّالموت علی ولد آدم». ولد آدم که همه یک جور نیستند.

ب: دانه‌های گردنبند و مرگ نوبت به نوبت

وجوه دیگری هم هست. اگر دفاعی برای هر یک از اینها دارید، برای من هم بفرمایید. ای حتی در تأیید عرض من در دّوجوه.

وجه دیگر این است: همانطور که گردن بند از دانههایی تشکیل میشود؛ در سلک آن ردیف قرار میگیرد، بنی آدم هم همینطور هستند. مثل کاروانی که وقتی به مقصد میرسد شترها ردیف هستند. هر کدام که نوبتش میرسد وارد کاروان سرا میشود و به مقصد میرسد، انسانها و ولد آدم که در اینجا زندگی میکنند مثل دانههای گردن بند پشت سر هم مرگ آنها را در مییابد. شعر معروفی هم هست؛ «یا مَنْ بِدُنْیاهُ اشْتَغَلْ قَدْ غَرَّهُ طُولُ الْأَمَلِ الْمَوْتُ یأْتِي بَغْتَةً وَ الْقَبْرُ صُنْدُوقُ الْعَمَلِ». حالش حالی است که دارند میآیند و دفعتاً به مقصد میرسند. پس همینطوری که این دانهها گردن بند را تشکیل میدهند، انسانها هم برای وصول به مرگ در صف هستند. «مخطّالقلادة علی جید الفتاة». این هم یک وجهی است که این هم دور است و ضعیف است. بعید است که منظور حضرت این باشد که موت برای بنی آدم بهصورت ردیف و نوبت مقدر شده است. ولی خب وجهی است.

ج: ملازمت مرگ با انسان

وجه سومی هم هست که آن ظاهر است. احتمال قوی هست و انسان به اطمینان میرسد که مقصود شریف حضرت این باشد، و آن حالت لزوم است. ببینید دست بند و النگو ممکن است، شُل باشد و تکان بخورد و از دست بیافتد. همچنین ممکن است که سوراش از پایش بیرون بیاید. اما گردن بند چون از سر میآید و به گردن میافتد، هر کجا برود گم شدنی نیست. البته پاره شود حرف دیگری است. مادامی که هست گم نمیشود. ملازم ِشخص است. وقتی به این صورت است، شبیه ِ«وكُلّ‌إنسان‌ٍأَلْزَمْنَاهُ‌طائِرَهُ‌في عُنُقِهِ[1]» است. این طائر او و چیزی که مربوط به او است، الزمناه. همراهش است و جدا شدنی نیست. «فی عنقه». چیزی که بخواهیم گم نشود و ملازم با شخص باشد و از او جدا نشود را در گردن میاندازند. الآن هم وقتی بخواهید چیزی محفوظ بماند آن را به گردن میاندازید. احفظ است از اینکه گم شود. این وجه شبه خیلی خوب است. «مخطّالقلادة علی جید الفتاة». همانطور که گردن بند بر گردنش است و هر کجا برود با او هست، خطّالموت علی ولد آدم کذه». یعنی بنی آدم هم به این صورت هستند. میروند و مرگ همراه آنها است. جدا شدنی از مرگ برای آنها نیست. ملازم با آنها است. و دائماً همه بهسوی مرگ میروند و مرگ به معنایی دیگر ملازم با آنها است. بلکه در نهجالبلاغه تعبیر عجیبی دارد: فَكَأَنَّكُمْ بِالسَّاعَةِ تَحْدُوكُمْ حَدْوَ الزَّاجِرِ بِشَوْلِهِ[2]. آن دیگر تعبیر خیلی عجیبی است. بحثش به جای خودش.

علی ای حال این احتمال سوم به نظر اظهر میآید. حضرت میفرمایند: «كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ[3]». «خطّالموت علی ولد آدم مخط القلادة علی جید الفتاة». همانطوری که این قلاده از فتات جدا شدنی نیست، مرگ هم از انسانها جدا شدنی نیست. مفارقت ندارد[4].

---

[1] الاسراء ۳۳

[2] نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: ۲۲۱

[3] العنكبوت ۵۷

[4] شاهد بر این مطلب را می‌توان در کلام سید رضی مشاهده نمود: (۱۶۷) و من ذلك قوله عليه الصلاة و السلام: «من عد غدا من أجله فقد أساء صحبة الموت»
و هذا القول مجاز؛ لأنه عليه الصلاة و السلام أقام الموت للإنسان مقام العشير المحالم، و الرفيق الملازم، و جعل من اغتر بطول أجله و اتساع مهله، بمنزلة من أساء صحبة ذلك الرفيق المصاحب، و الخليط المقارب؛ إذا كان الأولى أن يعتقد أنه غير مفارق له، و أن المدى غير منفرج بينه و بينه. و على ذلك قول الشاعر:و المنايا قالئد الأعناق(المجازات النبوية ؛ ص۱۹۸-۱۹۹)

اخبار امام علیه‌السلام از شهادت خود

خب حالا که به این صورت است، دنبالش می‌فرمایند:

«وَ مَا أَوْلَهَنِي إِلَى أَسْلَافِي اشْتِيَاقَ يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ»؛ تعبیری که امام علیه‌السلام برای مرگ دارند، این است که می‌فرمایند مرگ که برای همه ولد آدم هست، اما من برای مرگ سراپا اشتیاق هستم. شاید در نسخه مقتل خوارزمی دارد: «و ما أولعني[۱]» هر دوی آنها معنا دارد و صحیح است. «ولع» و «وله» هر دو در اینجا مناسبت دارد. «ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف».

کانّی باوصالی

از اینجا بحث ما است که مطرح فرمودند از آن بحث کنیم. من اینها را مختصر گفتم تا به بحث خودمان برسیم. بعد حضرت فرمودند:**«وَ خِيرَ لِي»؛** «خیر لی»؛ اختیار شده برای من، ای «خُیِّر لی»؛ مخیر شده. «خیره» تعبیر زیبا است. «خیره»، اختیار شدن است، اما اختیاری است که منشأ خیر دارد. **«مَصْرَعٌ أَنَا لَاقِيهِ»**؛ مصرع آن جای افتادن است. برای من مصرعی هست که من باید به آن جا برسم. **«كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَتَقَطَّعُهَا عَسَلَانُ الْفَلَوَاتِ بَيْنَ النَّوَاوِيسِ وَ كَرْبَلَاءَ»؛** همان جا حضرت می‌فرمایند گویا من دارم می‌بینم «باوصالی»، اوصال، تمام مفاصل بدن مبارک امام علیه السلام است. از همان مکه که برای حرکت شروع کردند، دارند خبر می‌دهند که خود من دارم می‌بینم که تکتک این مفاصل من چه می‌شود!

روایت جناب زهیر

به مناسبت این خطبه هر چیزی که به ذهنم آمده را خدمت شما مطرح می‌کنم، تا اینها دست به دست هم بدهد تا بحث اصلی را عرض کنم. کتاب دلائل الامامة، کتابی معروف است که برای طبری است. البته طبری کبیر نه، طبری معاصر شیخ الطائفه منظور است. ابوجعفر محمد بن جریر، در چاپی که من دارم ایشان در صفحه ۷۴ روایتی را نقل می‌کند و سند را تا ابراهیم بن سعید می آورد؛

> قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَلَوِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عُمَارَةُ بْنُ زَيْدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي أَنَّهُ كَانَ مَعَ زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ حِينَ

> صَاحِبَ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، فَقَالَ لَهُ: يَا زُهَيْرُ، اعْلَمْ أَنَّ هَاهُنَا مَشْهَدِي، وَ يَحْمِلُ هَذَا مِنْ جَسَدِي- يَعْنِي رَأْسَهُ- زَحْرُ بْنُ قَيْسٍ، فَيَدْخُلُ بِهِ عَلَى يَزِيدَ يَرْجُو نَوَالَهُ، فَلَا يُعْطِيهِ شَيْئاً[۲]

«... فَقَالَ لَهُ: يَا زُهَيْرُ»؛ می‌گوید امام به زهیر فرمودند -ببینید حال حضرت به چه صورت است! در مکه فرمودند: «کا**نَّ بِأَوْصَالِي تَتَقَطَّعُهَا**»- در اینجا هم به زهیر زیر جریانات را خبر می‌دهند. **«اعْلَمْ أَنَّ هَاهُنَا مَشْهَدِي، وَ يَحْمِلُ هَذَا مِنْ جَسَدِي- يَعْنِي رَأْسَهُ- زَحْرُ بْنُ قَيْسٍ، فَيَدْخُلُ بِهِ عَلَى يَزِيدَ يَرْجُو نَوَالَهُ، فَلَا يُعْطِيهِ شَيْئاً»**؛ حضرت زیر جریانات را از قبل خبر دارند. چه کسی می‌آید و چه کار می‌کند. «کانّ باوصالی». به تعبیر امروز، هر کدام از آن گلوله‌ها و سلول‌های خون‌ِمن‌ِحسین که روی خاک کربلا می‌ریزد، اگر بخواهم می‌گویم که کجا می‌ریزد و می‌گویم مآلش چیست. علم حجّت خدا به این صورت است. این برای علم امام علیه‌السلام است. خب این علم امام به چه صورت است که امام اینها را می‌دانند، آیا با اینکه می‌دانند می‌توانند این مسافرت را بروند؟ نمی‌توانند بروند؟ مسائلی است که مطرح کردی تا بحث کنیم.

---

[۱] مقتل الحسین، ج ۲، ص ۸

[۲] دلائل الإمامة - ط مؤسسة البعثة ج۱ ص۱۸۲

علم امام

علم امام و فتوای بن باز

ببینید مسأله علم امام یکی از مهمترین مسائل است. مسائل اعتقادی است که پیرامون آن افکار و آراء عجیب و غریبی هست.

الآن یادم نمیآید که در کدام کتاب بود ولی قطعاً خودم دیدم؛ فتوایی برای مفتی معروف عربستان، بن باز، بود که میگوید هر کسی قائل باشد که امام علم غیب دارد، کافر است[1]. خود من دیدم. الآن یادم نیست که در کدام کتاب بود.

خب ببینید این یک نظر است. کسی بگوید امام علم غیب دارد، کافر است و به کفر او فتوا می دهد!

---

[1] الکتاب: فتاوى اللجنة الدائمة - المجموعة الأولى، المؤلف: اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء، جمع وترتيب: أحمد بن عبد الرزاق الدويش، الناشر: رئاسة إدارة البحوث العلمية والإفتاء - الإدارة العامة للطبع – الرياض، ج 1، ص 141، فتوى رقم (5034)

روش بحث از علم امام به شهادت خود

خب آیا این بحث نباید از نظر علمی باز شود؟ چرا، حتماً نیاز است که باز شود. اما چطور طی مسیر کنیم و چطور جلو برویم که این بحث به بهترین وجه خودش را نشان دهد.

گمان من این است که باید دو جهت را از هم تفکیک کنیم. این تفکیک خیلی مهم است.

۱. رجوع بیطرفانه به منابع

یک تفکیک این است که صادقانه و بیطرف وارد شویم و به منابع مراجعه کنیم. منابع شیعه و سنی؛ ببینیم که خودمان به اطمینان میرسیم که قضیه شهادت حضرت سید الشهدا کالشمس بود؛ خبرش و اخبار قبل از وقوع آن بین مسلمین. به این اطمینان میرسیم یا نه؟ این یک حرف است.

۲. تحلیل واقعه

حالا بعد بررسی کنیم که اگر امام میدانند، چطور میشود؛ تحلیل واقعه.کسی است میگوید ما اصلاً قبول نداریم که امام میداند. خب مرحله اول که قبول نداریم، تفحص و تحقیق میخواهد. بگردیم.

گام اول: شواهد وضوح شهادت امام

۱. اخبار پیامبر به شهادت امام

من برخی از نکات کلیدی را برای تفحص عرض میکنم. دهها کتاب از علماء اهلسنت، پیرامون دلائل النبوه نوشته شده است. یعنی در معجزات پیامبر خدا صلیاللهعلیهوآله. چه کتبی که مستقیماً به نام دلائل نوشته شده، و چه کتبی که یکی از فصول آن دلائل النبوه است. مثل کتب تاریخ. الآن کتابهای معروف تاریخ یکی البدایة و النهایة است که برای ابن کثیر است.

وقتی در سیره حضرت وارد میشود، بابی به نام دلائل النبوة را میآورد[1]. یعنی چیزهایی که از حضرت صادر شده و کاشف روشن برای نبوت حضرت است. گمان نمیکنم یک کتاب پیدا کنید، یک فصلی از کتب بین تمام مسلمین پیدا کنید که دلائل النبوة حضرت را بگویند، اما اخبار پیامبر خدا به شهادت سبط خود، سید الشهدا در آن نباشد[2]. یعنی در مقام این هستند که پیامبر خدا خبر دادند. در اینجا دیگر شیعه و سنی نیست. وقتی به تمام کتب مراجعه میکنید، میبینید روایاتی را میآورند که بهطور واضح حضرت از این مطلب خبر داده بودند. مکرّر[3]!

۲. ابن عباس و نالهٔ واحسیناه

حتی دیروز دیدم که ابن عباس که شنیده بود –مطلب را میدانست- وقتی که آمد تا جلو حضرت را بگیرند که از مکه نروند، وقتی دید که حضرت مصرّ و مصمم هستند، از قلبش ندا در آمد: «**او حسیناه**»[۴]. یعنی دیگر همانی که میدانستیم دارد میشود. از دل ابن عباس «واحسیناه» بیرون آمد. برای آنها مبهم نبود.

۳. شاهد سوم

حتی این را هم دیروز دیدم. میگوید در مکه کسی گفت که ای ابن رسول الله اینطور شنیده شده، اگر شما بروید آخر عمر شما شهادت است، خب به آن جا نروید. یعنی گوئی به حضرت خبر میداد که برای شما خطر دارد. حضرت خیلی زیبا جواب دادند! حضرت فرمودند: چطور مطلبی که اینقدر معروف است و حتی تو هم شنیدهای که برای حسین شهادت مقدر است، خود من نمیدانم؟! آن چه که تو می دانی من نمیدانم؟! انا لا اعلمه و لا اعرفه؟! من به این چیزی که تو -که از ما اهلبیت بیرون هستی-شنیدهای، اولی هستم.. لذا من اولی هستم که این را بدانم. پس این یک قدم است. ما مراجعه کنیم و جمعآوری کنیم؛ بهطوری که برای ما واضح شود که این اخبار به شهادت در آن زمان

معروف بود و چیز مبهمی نبود. این یک کار تحقیقی است.

---

[1] البدایة و النهایة ت التركی، ج ۹، ص ۱۶۱

در ذیل این فصل آمده است: [إخباره عليه الصلاة والسلام بمقتل الحسين بن علي](كتاب البداية والنهاية ت التركي ، ج ۹، ص۲۳۴)

[2] به عنوان نمونه: باب ما روي في إخباره بقتل ابن ابنته أبي عبد الله الحسين بن علي بن أبي طالب رضي الله عنه فكان كما أخبر [صلى الله عليه وسلم] وما ظهر عند ذلك من الكرامات التي هي دالة على صحة نبوة جده عليه السلام(كتاب دلائل النبوة للبيهقي ، ج ۶، ص۴۶۸)

و همینطور: [الباب الثالث عشر في إخباره صلى الله عليه وسلم بقتل الحسين بن علي رضي الله تعالى عنهما](سبل الهدى والرشاد في سيرة خير العباد، ج ۱۰، ص153)

[3] در این زمینه همچنین به صفحات «اخبار به شهادت حضرت»، «تربة حمراء» و «بلغني ان حسينا ً يقتل هاهنا» در سایت فدکیه مراجعه فرمایید.

[۴] كان الغداة توجه الحسين ع إلى مكة لثلاث مضين من شعبان سنة ستين فأقام بها باقي شعبان و شهر رمضان و شوال و ذي قعدة قال و جاءه عبد الله بن عباس رضوان الله عليه و عبد الله بن زبير فأشارا إليه بالإمساك فقال لهما إن رسول الله ص قد أمرني بأمر و أنا ماض فيه قال فخرج ابن عباس و هو يقول وا حسيناه.(اللهوف على قتلى الطفوف / ترجمه فهری، النص، ص: ۳۱)

گام دوم: تحلیل علم امام علی‌هاالسلام به شهادت

از طرف دیگر اگر این طور هست، وجه علمی آن و بیان علمی آن چه می‌شود؟ چطور می‌شود که امام علیه السلام به سفری که می‌دانند در آن شهادت هست، اقدام می‌کنند؟

ضرورت فحص از روایات کلیدی

در بحث‌های طلبگی باید ما برگردیم، روایات، آیات و چیزهایی که حالت کلیدی دارد را پیدا کنیم تا برای فهم مسائل دیگر و مبهمات دیگر کلید باشد.

«خمسه ارواح»؛ کلید مبحث علم امام

از سال‌ها قبل به ذهن من طلبه این‌طور آمده است که یک روایت هست که کلید این بحث است؛ مکرر هم گفته‌ام. هر وقت که این مباحث پیش می‌آید اگر به این روایت فکر کنید، می‌بینید مفتاح است. کلیدی است که ذهن شروع می‌کند به جلو رفتن به سوی حلّ مسئله و به آن نزدیک می‌شود. آن روایت هم در کتاب «اصول کافی» آمده است، هم در کتاب «بصائر الدرجات». مضمونش هم که متعدد آمده است[1].

---

[1] در زمینه روایات خمسة ارواح به صفحه «روایت خمسة ارواح-عوالم امام معصوم» در سایت فدکیه مراجعه فرمایید.

شرح رواىات «خمسه اروا ح»

در کتاب بصائر الدرجات از محمد ابن الحسن الصفار، که از اصول روائیه است. در چاپی که در نرم افزار هم هست، صفحه ۴۵۴، روایت سیزدهم؛ ببینید ایشان سند را ذکر می‌کند و می‌فرمایند:

> عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع سَأَلْتُهُ عَنْ عِلْمِ الْإِمَامِ بِمَا فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِ وَ هُوَ فِي بَيْتِهِ مُرْخًى عَلَيْهِ سِتْرُهُ فَقَالَ يَا مُفَضَّلُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى جَعَلَ لِلنَّبِيِّ ص خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْحَيَاةِ فَبِهِ دَبَّ وَ دَرَجَ وَ رُوحَ الْقُوَّةِ فَبِهِ نَهَضَ وَ جَاهَدَ وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ فَبِهِ أَكَلَ وَ شَرِبَ وَ أَتَى النِّسَاءَ مِنَ الْحَلَالِ وَ رُوحَ الْإِيمَانِ فَبِهِ أَمَرَ وَ عَدَلَ وَ رُوحَ الْقُدُسِ فَبِهِ حَمَلَ النُّبُوَّةَ فَإِذَا قُبِضَ النَّبِيُّ ص انْتَقَلَ رُوحُ الْقُدُسِ فَصَارَ فِي الْإِمَامِ وَ رُوحُ الْقُدُسِ لَا يَنَامُ وَ لَا يَغْفُلُ وَ لَا يَلْهُو وَ لَا يَسْهُو وَ الْأَرْبَعَةُ الْأَرْوَاحُ تَنَامُ وَ تَلْهُو وَ تَغْفُلُ وَ تَسْهُو وَ رُوحُ الْقُدُسِ ثَابِتٌ يَرَى بِهِ مَا فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا وَ بَرِّهَا وَ بَحْرِهَا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَتَنَاوَلُ الْإِمَامُ مَا بِبَغْدَادَ بِيَدِهِ قَالَ نَعَمْ وَ مَا دُونَ الْعَرْشِ[1]

«عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع سَأَلْتُهُ عَنْ عِلْمِ الْإِمَامِ بِمَا فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِ وَ هُوَ فِي بَيْتِهِ مُرْخًى عَلَيْهِ سِتْرُهُ»؛ سوالی زیبا است که مربوط به بحث ما است. جوابی که امام علیه السلام می‌دهند، جوابها خیلی است، بعضی جوابها حالت کلیدی دارد و آن کلیدش مهم است، می‌گوید ای‌بن رسول‌الله! امام، عالم **«بِمَا فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِ»** هستند؛ همه چیز را روی کره زمین می‌دانند، بلکه بالاتر از آن، بلکه برویم جلوتر. حال او اینطور سوال می‌کند. ولی مهم این است **«هُوَ فِي بَيْتِهِ مُرْخًى عَلَيْهِ سِتْرُهُ»**؛ در خانه‌ی خودشان هستند، در اتاقشان هستند، دیوار هست، در هست، پرده هست. **«مُرْخًى عَلَيْهِ سِتْرُهُ»**؛ ستر بر او حاجب شده و انداخته شده و برای او ساتر است، چطور از همه آنها خبر دارند؟

کلید: کلمه اروا ح

«فَقَالَ يَا مُفَضَّلُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى جَعَلَ لِلنَّبِيِّ ص خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ»؛ این کلمه «اروا ح» همان کلیدی است که می‌خواهم عرض کنم. ما می‌گوییم هرکسی چند روح دارد؟ یک روح دارد. وقتی هم رفت می‌میرد. اینجا هم وقتی سوال می‌کند که آقا چطور است با اینکه امام در خانه‌ی خودشان هستند ولی خبر از همه جا دارند؟ در خانه‌ی خودشان هستند و خواب هستند، زیر یک دثار و رواندازی خواب هستند، هرکس بیایی می‌گوید امام خواب هستند، حرف نزنید که حضرت بیدار می‌شوند، اما می‌گوییدی که از همه جا خبر دارند؟! پس چطور می‌شود با اینکه خواب هستند، خبر هم داشته باشند؟! خب یک روح است، خواب که رفت، خواب است!

آن کلید این است: حضرت می‌فرمایند: **«للنبی خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ»**؛ پنج روح است. شما اگر بتوانید این ارواح را درک کنید که چطور می‌تواند در یک وجود، چند روح باشد، اگر شروع کنید این را درک کنید، کمکم می‌توانید پی ببرید به حال امام، و مراحل بعدی را به‌صورت حلّی و فنی جلو بروید و بفهمید. «خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ».

خب این پنج روح، هیچ ربطی به ما ندارد؟ ما همه یک روح داریم؟ حضرت می‌فرمایند: نه، مثالش در خود شما هم هست. می‌توانید این‌ها را بفهمید، اما امام یک چیزی دارد که آن دیگر در شما نیست، ولی مَثَلی از آن در شما هست. کلید فهمش را شما دارید. می‌فرمایند: ای مفضل، خدای متعال در پیامبر «خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ» قرار داده است. آن‌ها چیست؟ **«وَ رُوحَ الْحَیَاةِ فَبِهِ دَبَّ وَ دَرَجَ وَ رُوحَ الْقُوَّةِ فَبِهِ نَهَضَ وَ جَاهَدَ وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ وَ رُوحَ الْإِیمَانِ وَ رُوحَ الْقُدُسِ»**.

ببینید در روایات متعددی که در همین کتاب هست، چون خود سائل می‌گوید «مُرْنِی عَلَیْهِ سِتْرُهُ»، من آن را به‌عنوان محور بحث و کلید آوردم، ولی در همین کتاب چند مورد دیگر هست که صفحاتش را عرض می‌کنم، بعداً مراجعه کنید. این باب پانزدهم است، باب سیزدهم هم هست؛ روایاتی که مفصل این پنج روح را توضیح داده‌اند. مثلاً حضرت فرمودند:

> عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع قَالَ: فِي الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ خَمْسَةُ أَرْوَاحٍ رُوحُ الْبَدَنِ وَ رُوحُ الْقُدُسِ وَ رُوحُ الْقُوَّةِ وَ رُوحُ الشَّهْوَةِ وَ رُوحُ الْإِيمَانِ وَ فِي الْمُؤْمِنِينَ أَرْبَعَةُ أَرْوَاحٍ أَفْقَدُهَا رُوحُ الْقُدُسِ وَ رُوحُ الْبَدَنِ وَ رُوحُ الشَّهْوَةِ وَ رُوحُ الْإِيمَانِ وَ فِي الْكُفَّارِ ثَلَاثَةُ أَرْوَاحٍ رُوحُ الْبَدَنِ وَ رُوحُ الْقُوَّةِ وَ رُوحُ الشَّهْوَةِ ثُمَّ قَالَ رُوحُ الْإِيمَانِ يُلَازِمُ الْجَسَدَ مَا لَمْ يَعْمَلْ بِكَبِيرَةٍ فَإِذَا عَمِلَ بِكَبِيرَةٍ فَارَقَهُ الرُّوحُ وَ رُوحُ الْقُدُسِ مَنْ سَكَنَ فِيهِ فَإِنَّهُ لَا يَعْمَلُ بِكَبِيرَةٍ أَبَدًا[2]

«... وَ فِي الْكُفَّارِ ثَلَاثَةٌ»؛ توضیح این‌که این پنج روحی که در انبیاء و اوصیاء هست، چهار مورد از این پنج روح در مومنین هست و سه تا از آن چهار روح در کفار هم هست. خب اگر در کفار سه روح است، اگر در آن سه روح خوب تأمل بکنیم، فی‌الجمله می‌توانیم کلیدی پیدا کنیم برای این‌که اگر در انبیاء پنج روح هست، سنخ آن تعدّد چیست. آن تعدّد روح چه‌کار می‌کند؟ با این‌که ما می گوییم هر کسی یک روح بیشتر ندارد، ولی امام می‌فرمایند در هر کافری هم سه روح است؟ این چطور می‌شود؟مقصود من روشن است؟

کلید، این است که وقتی روح -از آن یک روحی که ما می‌گوییم- متعدد شد، شروع می‌شود که ما درک کنیم در یک وجودی پنج روح است، در یک وجودی چهار روح است، در یک وجودی سه روح است. حضرت دنبال آن روایت فرمودند: **«رُوحُ الْإِیمَانِ یُلَازِمُ الْجَسَدَ»**؛ شما توضیحش را بهتر از من می‌دانید، در همان سه روح هم امروزه جدا بودن این سه روح مفصلتر واضح شده است؛ می‌تواند یک روح برود و یک روح دیگر باشد. ولی این‌که حضرت در این‌جا -روایت سوم در باب قبلی- فرمودند: **«رُوحُ الْإِیمَانِ یُلَازِمُ الْجَسَدَ»**، به این معنا است که مؤمن روح‌الایمان دارد و همیشه هم همراه جسدش است ولی **«مَا لَمْ یَعْمَلْ بِكَبِيرَةٍ»**؛ تا مادامی که گناه از مؤمن سر نزده، روح‌الایمان همراهش است. **«فَإِذَا عَمِلَ بِكَبِيرَةٍ فَارَقَهُ الرُّوحُ»**؛ روح الایمان می‌رود.

تفاوت مؤمن و معصوم

«وَ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ سَكَنَ فِيهِ فَإِنَّهُ لَا يَعْمَلُ بِكَبِيرَةٍ أَبَدا»؛ تفاوت مؤمن و معصوم این است؛ مؤمن روحالایمان دارد و همراهش هم هست، ولی اگر کبیره انجام داد میرود، تا توبه کند و برگردد، ولی کسی که صاحب روحالقدس است، **«لَا يَعْمَلُ بِكَبِيرَةٍ»**؛ اصلاً از او سر نمیزند تا از او مفارقت کند.

---

[1] بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج۱، ص: ۴۵۴

[2] همان ۴۴۸

ویژگی های روح القدس

> عن المنخل عن جابر عن أبي جعفر ع قال: سألته عن علم العالم فقال اي جابر إن في الأنبياء و الأوصياء خمسة أرواح روح القدس و روح الإيمان و روح الحياة و روح القوة و روح الشهوة فبروح القدس اي جابر علمنا ما تحت العرش إلى ما تحت الثرى ثم قال اي جابر إن هذه الأرواح يصيبه الحدثان إلا أن روح القدس لا يلهو و لا يلعب[1]

حضرت در روایت چهارم تعبیری فرمودند: **«يا جابر إنّ هذه الأرواح يصيبها الحدثان»**؛ یعنی این چهار روح میتواند مفارقت کند؛ میتواند به او صدمه بخورد؛ **«الحدثان»**، آفات است، آسیبها است، **«إلّا أنّ روح القدس لا يلهو و لا يلعب»**؛ آن روحی که حدثان به آن وارد نمیشود روحالقدس است.

در روایت پنجم حضرت فرمودند:

> عن الحسن بن جهم عن أبي عبد الله جعفر بن محمد ع قال: في الأنبياء و الأوصياء خمسة أرواح روح البدن و روح القدس و روح القوة و روح الشهوة و روح الإيمان و في المؤمنين أربعة أرواح أفقدها روح القدس و روح البدن و روح الشهوة و روح الإيمان و في الكفار ثلاثة أرواح روح البدن و روح القوة و روح الشهوة ثم قال روح الإيمان يلزم الجسد ما لم يعمل بكبيرة فإذا عمل بكبيرة فارقه الروح و روح القدس من سكن فيه فإنه لا يعمل بكبيرة أبدا[2]

«خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْقُدُسِ وَ رُوحَ الْإِيمَانِ وَ رُوحَ الْقُوَّةِ وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ وَ رُوحَ الْبَدَنِ وَ بِذَلِكَ فِي كِتَابِهِ حَيْثُ قَالَ "تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ وَ آتَيْنا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّناتِ وَ أَيَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ" ثُمَّ قَالَ فِي جَمِيعِهِمْ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ فَبِرُوحِ الْقُدُسِ عَلِمُوا جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ»؛ روحالقدس نسبت به انبیاء این کار را انجام میدهد.

در همین باب بعدی هم حضرت در روایت دوازدهم فرمودند: «**فَرُوحُ‌الْقُدُسِ‌لَا يَلْهُوَ وَ‌لَا يَتَغَيَّرُ وَ لَا يَلْعَبُ وَ‌بِرُوحِ‌الْقُدُسِ‌عَلِمُوا يَا جَابِرُ مَا دُونَ‌الْعَرْشِ‌إِلَى مَا تَحْتَ‌الثَّرَى**[3]».

انتقال روح القدس

حال برگردیم به روایتی که عرض کردم. حضرت می‌فرمایند: «فَإِذَا قُبِضَ‌النَّبِيُّ‌صلی‌الله‌علیه وآله»؛ تعبیر این روایت در اینجا به این صورت است: «**انْتَقَلَ‌رُوحُ‌الْقُدُسِ‌فِي‌صَارَ‌فِي الْإِمَامِ**»؛ کلمه «انتقال» یک بحثی دارد که بعداً ان شاء الله اگر زنده بودیم و مناسبت شد عرض می‌کنیم؛ خصوصیاتی که برای روح‌القدس است، انتقال او مناسب خودش است؛ مقصود این است که روح در امام حیّ و وصیّ حضرت ظهور می‌کند، با شواهد روایات دیگر که عرض می‌کنم.

حضرت فرمودند: «**وَ‌رُوحُ‌الْقُدُسِ‌لَا يَنَامُ**»؛ آن روحی که امام علیه السلام دارند خواب نمی‌رود. «**وَ‌لَا يَغْفُلُ**»؛ نمی‌تواند غفلت بکند، «**وَ‌لَا يَلْهُوَ**»؛ لهو سراغ او نمی‌آید، «**وَ‌لَا يَسْهُوَ**»؛ سهو سراغ او نمی‌آید، اما «**وَ‌الْأَرْبَعَةُ‌الْأَرْوَاحُ‌تَنَامُ وَ‌تَلْهُوَ وَ‌تَغْفُلُ وَ‌تَسْهُوَ وَ‌رُوحُ‌الْقُدُسِ‌ثَابِتٌ**»؛ کلمه «ثابت» در این روایت بسیار مهم است. «**وَ‌رُوحُ‌الْقُدُسِ‌ثَابِتٌ‌يَرَى بِهِ‌مَا فِي شَرْقِ‌الْأَرْضِ‌وَ غَرْبِهَا وَ‌بَرِّهَا وَ‌بَحْرِهَا قُلْتُ‌جُعِلْتُ‌فِدَاكَ‌يَتَنَاوَلُ‌الْإِمَامُ مَا بِبَغْدَادَ‌بِيَدِهِ‌قَالَ‌نَعَمْ‌وَ مَا دُونَ الْعَرْشِ**»؛ یعنی این برای امام علیه السلام که مؤیّد به روح‌القدس است، ممکن است و کاری ندارد.

---

[1] بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج1، ص: ۴۴۷

[2] همان

[3] همان ص ۴۵۴

ارواح خمس = عوالم خمسه

آن چیزی که مقصود من از این روایات بود، این بود که امام علیه السلام یک کلید به دست ما داده اند، کلید چیست؟ کلید این است که فرمودند چرا انبیاء و اوصیاء از همه جا خبر دارند و حال اینکه در خانه هستند و «مُرْخًى عَلَيْهِ سِتْرُهُ»؟ و حال آن که خوابند؟ فرمودند چون پنج روح دارند. کفار سه روح دارند، مؤمنین چهار روح و انبیاء پنج روح. این روح پنجم خیلی مهم است، شوخی نیست. ولی نکته این است که این پنج روح، پنج عالَم در وجود امام تشکیل داده‌اند؛ کما اینکه سه روح، سه عالَم در وجود کافر تشکیل میدهند، کما اینکه چهار روح در وجود مومن، چهار عالَم تشکیل می دهند.

تمثیل

مثال ساده‌اش را عرض کنم؛ الان مؤمن روح الایمان دارد، و مثل سائرین روح‌القوه، روح‌البدن و روح الشهوة هم دارد، خب ماه مبارک رمضان می‌آید، می‌بینید در شدت گرمای تابستان، مؤمن روح‌البدن را دارد، بدنش غذا می‌خواهد، حرکت می‌کند، همه‌ی چیزهایی که برای ساینین هست برای بدن او هم هست؛ وقتی آب می‌بیند، گویا روح بدنش پرواز می‌کند که این آب را بردارد و بخورد! به او می‌گویند مگر بدن ندارید؟! می‌گوید دارم. مگر این بدن تو، خون و سلول‌های تو نیاز به آب ندارد؟ می‌گوید دارد، مگر تشنه نیستی؟ می‌گوید چرا تشنه هستم. خب بخور! این آب است! می‌گوید من روزه هستم. الان در وجود او دو عالم در کنار هم دارند زندگی می‌کنند. یک عالم، بدنی است که سراپا روحی است که مدبّر بدن است و او را تشنه کرده است؛ زنده‌ای است، ولی زنده‌ی سراپا تشنگی است. ولی یک روح دیگر در وجود او هست که روح‌الایمان است. روح‌الایمان می‌گوید من روزه‌ام.

بین این دو عالم، کسی که خبر از روح‌الایمان ندارد برایش قابل تصور نیست. می‌گوید مگر ممکن است کسی سراپا تشنگی باشد، لیوان آب هم جلویش باشد، بتواند بدون هیچ مانعی این آب را بخورد اما اختیاراً نخورد؟! کسی که از روح‌الایمان خبر ندارد برایش قابل تصور نیست. ولی مؤمنی که در وجود خودش روح‌الایمان را می‌یابد، می‌گوید نه در وجود من دو شأن موجود است؛ هم تشنه‌ام و هم نمی‌خورم. احکام هرکدام جای خودش است. نه اینکه من تشنه نیستم، تشنه هستم از یک حیثی، و نمی‌خورم از یک حیث دیگر.

این مثالی بود؛ ان شاء الله اگر زنده بودیم دنباله‌ی خطبه‌ی حضرت و شواهدی که در جاهای دیگر دارد را می‌خوانیم. برای اینکه هر دو جهت را با هم جلو ببریم؛ یکی اینکه از شواهد متعدد مطمئن شویم که امام علیه السلام نه تنها خودشان، بلکه ساینین هم قضیه‌ی شهادتشان معروف بود و دوم اینکه علم امام علیه السلام هیچ منافاتی با آن اقدامات حضرت و افاعیلی که از حضرت در مسیر کربلا سر زده، نداشته است.

ان شاء الله زنده بودیم برای فردا شب عرض می‌کنیم. ان شاء الله خدای متعال همه‌ی ما را مشمول عنایت حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه قرار بدهد ان شاء الله!

و الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.